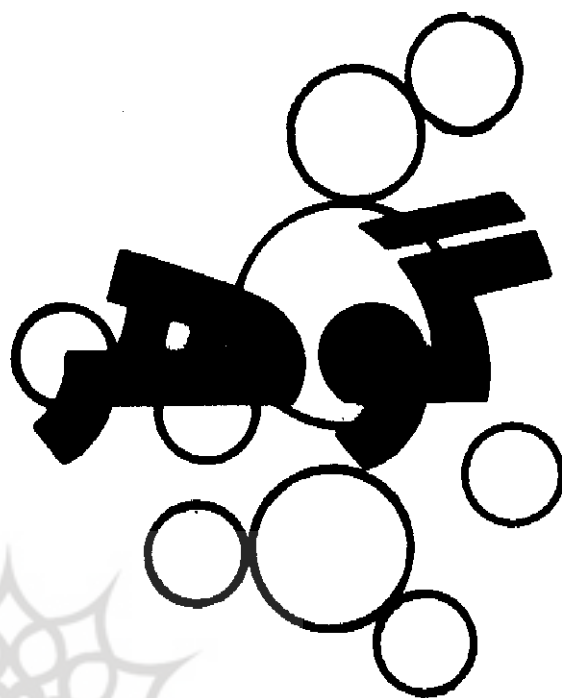


سال اول - شماره ۵ خردادماه ۱۳۵۲

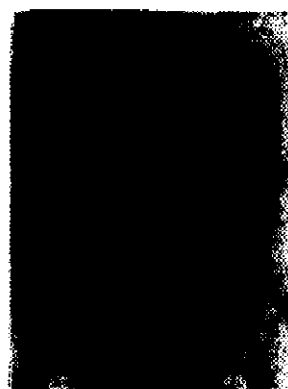


مدیرمسئول: مرتضی کامران

قوت تفکر، رقت احساس،

لطف طبع، قدرت بیان

«۳»



از ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی (۲۰۱ - ۲۳۱)

که جهان نیست جز فسانه و باد
وز گذشته ، نکرد باید باد
من و آن ماه روی حور نژاد
شور بخت آنکه او نخورد و نه داد
باده پیش آر ، هرچه بادآباد

شاد زی با سیاه چشمان شاد
ز آمده ، شادمان نباید بود
من و آن جعد موی غالیه بوی
نیک بخت آنکسی که داد و بخورد
باد و ابر است این جهان فسوس

از گرشاسبنامه ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی (۲۸۵ - ۴۶۵)

ستیزه به پرخاش آبستن است
تو سوی در بهترین شو فراز
که خواهی روان و تن خویش را
نه برکس نشیند ز تو باد و گرد
گهی زهر بارش ، گهی پاد زهر
بچشم دل ، از دیو دارد سرشت
که از ده فزون ، برنیارود گرد
بغم نیست این هردو را رهبری
دگر آنکه با چیز و با فرهی است
که گردون یکی ناتوان همچو تست

ستیز آوری کار اهریمنست
همیشه در نیک و بد هست باز
همان خواه بیگانه و خویش را
چنان زی که مور از تو نبود بدرد
بسان درختی است گردنده دهر
بچشم سر ، آیدت حور بهشت
یکی خانه آباد هرگز نکرد
دراوخوش دوتن راست ، گربنگری
یکی آنکه از رای و دانش تهی است
ز یزدان شمر نیک و بد ها درست

از شاهنامه ابوالقاسم بن شرفشاه فردوسی طوسی (۲۲۲ - ۴۱۶)

نماید سرانجام و آغاز خویش
برش پر ز خون سواران بود
بر از خوب رخ ، جیب پیراهنش
که نیکی نشاید ز کس خواستن
ز دانش میفکن دل اندر گمان
همه هر چه بایستم آموختم ،
که بنشانند پیش آموزگار
بیدانشی ، تا توانی ، میوی
نباید که یاد آورد زان بسی
وگر چند کردار والا کند
چه دانی که فردا چه زاید زمان ؟
تو فردا چنی گل ؟ نیاید بکار
زمانه ز بد دل بسیری بود
نباید که پاسخ دهی از گهر
بدین داستان زد یکی هوشیار
در این بیت ، خواهم ترا یاد کرد
کز آتش نجوید کسی آب جوی

زمین گر گشاده کند راز خویش
کنارش پر از تاجداران بود
پر از مرد دانا بود دامنش
بنیکی بیاید تن آراستن
میاسای ز آموختن یک زمان
چو گوئی که کام خرد توختم ،
یکی نغز بازی کند روزگار
بدانش بود مرد را آبروی
بکاری که زیبا نباشد ، کسی
که خود را بدان ، خیره ، رسوا کند
از امروز کاری بفردا معان
درختی که امروز آید بیار
در نام جستن دلیری بود
چو پرسند پرسندگان از هنر
گهر بی هنر ، ناپسند است و خوار
نگر تاجه گفت آن خردمند مرد
که گر گل نبوید ز رنگش مکوی

امثال و شواهدی که از نظم و نثر یاد شد ، قطره‌ای از دریا و دانه‌ای از
خرمن و درهر حال مشتی نمونه خروار و اندکی از بسیار و همه روشنگر
این معنی است که میتوان با زبان پارسی ، باریک‌ترین و ژرف‌ترین اندیشه
و نازک‌ترین و لطیف‌ترین احساس و بطور کلی همه مستدرکات و مستنبطات
عقلی و فکری و ذوقی و عاطفی را ، بی هیچگونه تکلف و تعنت و بسادگی و

آسانی . گفت و نوشت . وقتی که در زمانهای قدیم ، چنین کاری مقدور و ممکن بود ، اینک که قرن‌ها از آن زمان میگذرد و زبان ، خواه ناخواه ، در نتیجه خلطه و آمیزش و مراوده و محاوره ، غنی‌تر و کاملتر شده و در دست سخنوران ماهر ، سوهان خورده و زبری و ناهمواری آن گرفته شده و چون موم نرم و بهر شکلی نقش پذیر گشته است ، طبعاً ، برای بیان هر مفهوم ، آماده‌تر و مهیاتر خواهد بود .

اینکه بعضی از دانشمندان جوان ما ، که در مغرب زمین درس خوانده و بایران بازگشته‌اند ، این زبان را ، برای بیان و شرح و بسط مفاهیم علمی و مسائل فنی جدید ، ناتوان و نارسا میخوانند راست و درست نیست . در اینجا نقص در زبان نیست بلکه در میزان اطلاع آنان از پهنه فراخ و قلمرو وسیع زبان است . زبان پارسی فعلی باتمام کم و کیف ، نه تنها برای تعریف غامض‌ترین مسائل علمی و فنی ، از طب و مهندسی و ریاضی و نجوم و فلکیات (حکمت الهی و حکمت طبیعی) عاجز و قاصر نیست ، بلکه با داشتن لغات متعدد و مختلف و مرادفات و مشابهات فراوان و پیش‌وندها و پس‌وندها و ترکیب‌های بیشمار ، بسیار قادر و توانا است و همانگونه که پیش از این اشارتی رفت ، تنها نقص ، کمبود مقداری واژه‌ها و مصطلحات مواضع نو فرهنگ نوین تمدن جدید بشریست که آنرا هم میتوان بزودی و آسانی بر طرف ساخت . بشرط آنکه تعصب لجوجانه و استبداد رای جاهلان پیراستن زبان فعلی را از تمام واژه‌های عربی بکنار بگذاریم و این حقیقت را بپذیریم که قریب بانفاق مفردات و ترکیب‌هایی که بظاهر تازی است و در زبان فعلی پارسی وجود دارد ، بهیچوجه صیغه عربیت ندارد ، بلکه عرب زبان آنها را ، باین شکل و هیئت ، نمی‌شناسد و در زبان خود بیگانه می‌خواند . بنابراین ، بطور قطع و مسلم ، پارسی است و اگر ما هم آنها را پارسی نشناسیم و از خود دور کنیم ظلمی فاحش کرده‌ایم و چنان باشد که بدست خود کاردی برداشته و گوشت‌های بی‌استخوان را از پیکر گوسپندی پروار بریده و بدور افکنده‌ایم و اسکلتی استخوانی ، با اندکی گوشت و پیه و رگد و ریشه در اینسو و آنسو ، باقی گذاشته‌ایم . بدیوانگی مانند این دآوری ، بنابراین باید زبان فعلی را ، در وضع و هیئت فعلی ، نگاهداشت ولی در نهایت حزم و احتیاط و بهر تدریج ، بی‌شتاب آوری و ذوق زدگی و بی‌عناد و لجاج ، آنرا پیراست و آن لغتها و بلاخص آن ترکیب‌ها که بشکل و هیئت عربی در آن وجود دارد اصلاح کرد و نیز برای مفاهیم و مواضع جدید که هنوز معادلی در زبان ندارد ، ثابتوان ، برابرهائی از پارسی ناب یافت . و اگر نبود ، بر آن نشد که پارسی‌هائی مهجور و مرده و دور از ذهن را ، از گوشه و کنار کتابها یافت و یا بقیاس ساخت و بجای آنها گذاشت ، بلکه باید برای آنها ، از همین پارسی فعلی ، واژه‌هائی ،

خوش لفظ و خوش آهنگ و متبادر بدهن ، برابر یافت و بی هیچ اکراه و تشویش و پشیمانی و دل بد کردن بکار برد و سرمایه زبان را غنی تر ساخت .

البته این موضوع بحثی مستدل را در خور و در بایست است که در حوصله این مقاله نمی گنجد و ما عقائد خود را در شماره های آینده بتفصیل ، در مقالاتی جداگانه و مستقل ، شرح خواهیم داد .

در هر حال از نمودارهای نشر و نظم پارسی پیشینیان . که در این مقاله گنجانده شد ، دریافتید که میتوان بزبان پارسی ، بی هیچگونه دشواری و تکلف و بی بکار بردن لفظ های مفلق و ترکیب های پیچیده و سجع ها و ترصیع ها و صنعت های خنک ، نشر نوشت و شعر گفت . آنهم نثری فصیح و بلیغ و شعری نغز و شیوا که واجد همه محسنات لفظی و معنوی و فاقد همه عیوب ظاهری و باطنی باشد .

اما در شعر نو و موج نو ، مدارکار بر محوری دیگر میچرخد . در اینجا اساساً نه بلفظ عنایت میشود و نه بمعنی . بعضی اوقات الفاظی بسیار دور از ذهن که حتی تلفظ آن بزبان گران و بگوش ناخوش آیند است و معانی بی نهایت پیچیده که دریافت آن بفهم و درک دشوار است بکار میبرند که مفلق نویس ترین نثر نویسان اسلوب کهن و متعصب ترین شاعران پیرو سبک هندی ، از بکار بردن چنان لغت ها و ترکیب ها و مضمون ها امتناع و احتراز میجویند . برای آنکه تصور نرود تنها بقاضی رفته و خوشحال بازگشته ام ، یک نمونه از این «موج نو» در اینجا می آورم .

نه حوصله آنرا داشته ام و نه وقت آنرا که در مجموعه آثار نوپردازان بکاوم و برای اثبات نظر یا ادعای خود ، قطعه هایی در خور انتقاد پیدا کنم و در اینجا بیاورم . اساساً باین جستجو نیازی نیست زیرا قصد تخطئه و سرزنش ندارم . چون از نثرها و شعرهای کهن ، نمودارهایی آورده ام ، پس چه زیان دارد که از آثار نو هم . دست کم ، یک نمونه در اینجا یادشود .

قطعه ای که یاد میشود . از صفحه روزنامه ای که . برسبیل تصادف ، در دسترس بود برداشته شده است و برای آنکه قضای در آن عادلانه و بیطرفانه باشد ، نام صاحب اثر را پوشیده میدارد . این اثر را نمیداند ، با تعریف های معمول شعر و ادب پارسی ، باید شعر خواند یانه و اگر شعر خوانده شد آیا قطعه است یا غزل یا تغزل یا قصیده یا مثنوی ؟ بناچار بهمان نام اثر میخوانم .

این اثر با تصویر گوینده آن ، در حالیکه نگاهی فیلسوفانه دارد و عینک خود را در میان دو انگشت دست راست ، بگونه ای متفکرانه ، بزیر زنج ، نگاه داشته است ، بطرزی بسیار زیبا ، یعنی بخط سپید در زمینه سیاه ،

چاپ شده است . عیناً بی کم و بیش تصرف بدین گونه است :

زیبائی‌های

سال ۲۰۰۰

چه کسی می‌گوید که در بهار

زیبا بودن

مشکل است

چشمانش . دریاچه‌هایی از شب است

و مژگانش

پاروستانی که در شب

آواز می‌خوانند !؟

بوسه‌هایش . قرمزترین گناه تقدیر

است

و آغوشش

رخوت خوابهای بعدازظهر

گیسوانش آبشاریست

که در شب می

ریز

د

ودندانهایش به سفیدی شیر سگی

که سورت‌مندی را

در برف می‌کشد

تا شب از جنگل برگزرد مطالعات فرهنگی

او ستاره می‌چیند

و تا او ستاره می‌چیند

من در کبریتی

غروب می‌کنم .

آرزوی دل من آنست ، آن یکی دوتن استاد بلندپایه‌ای که ، تنها و تنها ،
برای رونق دکان سوداگری و پیدا کردن امت و فراهم آوردن جماعت و یا
بمنطقه مثل معروف ، **خالف تعرف** ، از شعرکهن انتقاد و شعرنورا ترویج
میکنند و حتی دردانشکده ادبیات ، آنرا ، بدان‌شجویان می‌آموزند ، بخامه توانا
وانگشتان هنرمند خود رنج دهند و در توضیح و تشریح این اثر ، نظر خود را
بنویسند و برای ما بفرستند ، تا بدانیم چه قاعده و اصلی از صرف و نحو و معانی
و بیان و صنایع بدیعی یا بطور کلی چه فکری و چه احساسی و چه نتیجه‌ای

میان خود و خدا، در این اثر، ژرف، بیندیشید و الفاظ و معانی آنرا، با هر میزان و معیاری که خود برمی‌گزینید، بدقت بسنجید. آیا شایسته تحسین و درخور تدریس بدانشجویان، در کرسی ادبیات دانشگاه تهران است؟ دانشجو از این اثر و از بحث در این اثر چه خواهد آموخت؟

آیا طریق نوشتن جملات، باین شکل و قواعد و اندازه بزیر هم، که یک مصرع، هفت کلمه و یکی، دو کلمه و یکی، یک کلمه و یکی، فقط یک حرف دارد، قابل تعلیم است؟

آیا تشبیه چشم «بدریاچه‌هائی از شب» و تشبیه مژگان به «پاروزنانی که در شب آواز می‌خوانند» و تشبیه بوسه‌ها «بقرمزترین گناه تقدیر» و تشبیه آغوش به «رخوت خوابهای بعد از ظهر» و تشبیه گیسوان «بابشاری که در شب میریزد» و تشبیه دندانها به «سفیدی شیر سگی که سورت‌های را در برف میکشد» درخور تحسین و تقلید است؟

آیا استعاره «ستاره‌چیدن» و یا «در کبریتی غروب کردن» درست و سزاوار بحث و نقد است؟

انصاف و مروت داشته باشیم، تعصب را بیگسو نهیم. بر تمام ذخائر ادبی و ذوقی و هنری گذشتگان قلم بطلان بکشیم. تمام اثرهای بدیع و فخیم گذشته را بدور بریزیم، چنان بیندیشیم که اساساً در ایران، شاعری و شعری وجود نداشته است، آنگاه، میان خود و خدا، معلوم کنیم آیا این اثر از موج‌نو، که گوینده آن، یکی از نامدارترین نوپردازان معاصر است، شعر است؟ نثر است؟ احساس است؟ فکر است؟ حکمت و اخلاق است؟ صحنه‌سازی بزم و رزم است؟ دورنمای طبیعت است؟ چیست؟ من بنوپردازان کاری ندارم، روی سخن من به‌واداران و هواخواهان آنان است. هر تشبیه، چه در موج کهن و چه در موج‌نو، چه در زبان پارسی و چه در زبان زنگباری، سه‌رکن و سه اصل دارد: مشبه، مشبه‌به، وجه‌شبهه. هر چه این وجه‌شبهه بیشتر رعایت شود و قوی‌تر باشد و هر چه مشبه‌به، بهتر و عالیتر انتخاب شود تشبیه مناسب‌تر و بطبع خوشایندتر است. در تشبیه بوسه، بقرمزترین گناه تقدیر، وجه‌شبهه چیست؟ در تشبیه مژگان، پاروزنانی که در شب آواز می‌خوانند، وجه‌شبهه کدام است؟ در تشبیه دندان، بشیر سگی که سورت‌های را در برف می‌کشد، وجه‌شبهه کجاست؟ آیا اگر دندان معشوقه شمارا بشیر سگ «بگل و لای آلوده» و مژگان دلبر شمارا پاروزنان «گردن کلفت و چرکین‌جامه عرق ریزان» تشبیه کنند خوششان می‌آید؟ آیا پدید آوردن اینگونه آثار، جز به‌دردادن وقت و تلف کردن زحمت و چاپ و انتشار آن، جز کسب

شهرت (البته بتصور خود صاحب اثر) و خودنمایی تملی دربر دارد ؟
در شعر قدیم ایران ، دندان را بدر و گوهر و مروارید و خنده صبح و
شکوفه بهاری و گل یاس و بوسه جانانه را به تنگ شکر و تنگ عسل و لذت
عمر و آب زندگی و پیوند جان تشبیه کرده اند. آیا کدامیک از این تشبیه های
قدیم و جدید مناسب تر و پسندیده تر است ؟ آب زندگی و تنگ شکر یا
قرمزترین گناه تقدیر ؟ در و گوهر و شکوفه بهاری یا شیرسگ سورتمه کش
روی برف ؟

من نه تنها این تشبیه ها و استعاره ها را مردود و مطرود میدانم بلکه
بسیاری از همین موارد را که در اشعار کهن وجود دارد در خور بیفاره و
سرزنش می شمارم . مانند بعضی اشعار سبک هندی دوران صفوی در
تشبیه مژگان :

قصاب وار حلقه چشمت بدلبری مژگان قناره کرده ودلها براو زده

دوش از برای مطبخش هیزم زمژگان برده ام
گفت از کجا آورده ای خاشاک آب آورده را ؟
حد سخن و غایت فصاحت آنست که رودکی ، در هزار و اندی سال
پیش ، در تشبیه دندان گوید :

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود
نبود دندان ، لا ، بل ، چراغ تابان بود
سپید سیم رده بود و درو مرجان بود
ستاره سحری بود و قطره باران بود

باری در ددل و سوزجان فراوان است و افسوس که در حوصله این مقاله
هم نمیگنجد و بناچار باید باز کوتاه آمد. همانگونه که در پایان مقاله نخستین
یاد شد : ما با گروه نوپردازان تازه بچرخ افتاده و پیروان جگر سوخته و
دلباخته و ششوندگان و خوانندگان فریفته و شیفته آثارشان ، هیچگونه
دشمنی نداریم و آنانرا فرزندان برومند این آب و خاک و برادران و خواهران
گرامی و ارجمند خود می شناسیم و نیکی ختی و کامیابیشان را از درگاه
یزدان دانا و توانا خواستاریم و باندیشه های نو و احساسهای نازک آنان ،
نه تعصب لجاجانه شان . حرمت میگذاریم ولی با آنان سخنانی داریم که
اگر پندهای مشفقانه نباشد ، دست کم ، در دلهای برادرانه است ، که
بی طعن و دق و سرزنش و بیفاره ، در حدود ادب و نزاکت و عفت زبان و قلم ،
در شماره آینده بمیان خواهم گذاشت .

و اینک سخنان ما ، مفید و مختصر :

سود زبان و فرهنگ بزرگ پارسی را ، کهن سرایان و نوپردازان ، هردو ،

باید ، ازستیزه‌جویی و کینه‌توزی و پرخاشگری ، بازآیند و فراهم نشینند و «زبان‌فعلی» را ، در هیئت و شکل و اندازه و قواره موجود ، برابر سیل جوشنده و خروشنده و کوبنده تمدن مغرب‌زمین و بخصوص امواج سرکش و اژه‌ها و اصطلاح‌ها و اسلوب‌های غیر اصیل جمله‌بندی و عبارت‌پردازی و تعبیرها و تفسیرها و تشبیه‌ها و استعاره‌های دل‌نچسب بیگانه ، نگاه‌دارند و بهرور ، درکمال حزم و احتیاط و باپرهیز کامل از هرگونه تعصب و تحجر و افراط و تفریط ، با راستن و پیراستن آن پردازند و همراه و هم‌دوش این‌کار دربایست ، همه کوشش و تلاش را بکار اندازند تا از یکسو ، برای لغات و مصطلحات جدید ، برابرهای پارسی مناسب بیابند و از سویی دیگر ، ترجمانی ورزیده و آزموده که در زبانهای بیگانه و زبان پارسی ، هر دو ، وارد و چیره‌دست و صاحب‌نظر هستند ، همه معارف مغرب‌زمین را ، در رشته‌های مختلف علم و فن و شعر و ادب و هنر ، بیارسی بگذارند و از راه ترجمه فصیح و بلیغ کتابهای سودمند و آثار مهم‌دانشمندان و هنروران ملل دیگر بزبان پارسی ، نهضتی عظیم را پایه‌گذارند تا گنجینه غنی زبان پارسی ، با افزایش آثار فرهنگ نوین جهان متمدن ، غنی‌تر شود.

اگر این کار شگرف ، با نظام خاص و درحد کمال خود ، انجام گیرد و روده‌ها و جویهائی فراوان که در سرزمین‌های دور و نزدیک و دراندیشه‌ها و احساس‌ها و ذوق‌ها و هنرهای مردم دیگر ، سرچشمه‌دارد ، یکباره ، بسوی ایران زمین سرازیر شود و بدریای ژرف و بیکران فرهنگ ایران به‌پیوندد ، و وضعی عجیب صورت تحقق‌یابد که بی‌هیچ‌شک و تردید ، پس از مدتی اندک ، در طرز تفکر و تکلم و احساس مردم ایران دگرگونی شگفت‌پدید کند و پیوندنو ، میوه‌هایی تازه ببارآورد ، که اصالت ایرانی خود را ، در هر حال ، حفظ خواهد کرد. البته این کار وقت‌ممتد میگیرد و حوصله فراخ می‌خواهد و شکیبائی و بردباری می‌طلبد و تمهید مقدمات و تدارک و مسائل لازم دارد و ریاضت‌کشیدن و رنج‌بردن و درس‌خواندن و استاد دیدن و تمرین کردن و راهنمایی‌شدن دربایست است و الا با شتابزدگی و بی‌حوصلگی و بی‌مایگی و راحت‌طلبی و تن‌پروری و بی‌اعتنائی بکلیه ضابطه‌ها و سابقه‌ها و رهائی از همه قیدها و شرطها ، کاری ازپیش نخواهد رفت و اگر کاری هم صورت گیرد ، ناقص و ابتر و مصداق بچه‌نازادن به‌ازش‌شما هه افکندن چنین خواهد بود .

شاعر و عارف بزرگ و نامدار سده پنجم و نیمه اول سده ششم هجری :
 حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم ملقب و متخلص بسنائی ، در این باب سخنی دارد که به‌از آن متصور نیست و ما قسمتی از آنرا بعنوان حسن مقطع و حسن ختام این مقاله می‌آوریم :

هر خسی، از رنگ گفتاری، بدین ره کی رسد؟
درد باید عمر سوز و مرد باید گامزن
سالها باید که تايك سنگ اصلی ، ز افتاب ،
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
ماهها باید که تايك پنبه دانه، ز آب و خاك ،
شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن
روزها باید که تايك مشت پشم، از پشت میش،
زاهدی را خرقه گردد یا حماری را رسن
قرنها باید که تا از پشت آدم ، نطفه ای
بوالوفای کرد گردد یا شود ویس قرن
عمرها باید که تايك کودکی، از روی طبع ،
عالمی گردد نکو ، یا شاعری شیرین سخن

دبیرکل بنیاد. دکتر نصرت الله کاسبی

تهران فروردین ۱۳۵۴

دبیرکل بنیاد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی